

بررسی جایگاه معاد در معنی مرگ از دیدگاه توماس آکویناس

محمد علی عاشوری کیسی^{۱*}

۱- دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، m_ashori@atu.ac.ir

چکیده

تفکر درباره معاد و جایگاه آن در مرگ انسان، پیشینه طولانی در میان بحث‌های فلاسفه، الهی‌دانان و متکلمان دارد. در بسیاری از پژوهش‌ها، اثراتی که او از ارسطو و ابن سینا پذیرفته است؛ بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. اما این تأثیرپذیری با تغییرات بسیاری همراه بوده، و اندیشه‌های او از دیدگاه مشایی و سینوی فراتر رفته است. در این مقاله، با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی، جایگاه معاد در معنی مرگ از دیدگاه توماس آکویناس را مورد بررسی قرار می‌دهیم. نمی‌توان معنی مرگ را در اندیشه‌های توماس آکویناس بدون توجه به جایگاه معاد در آن به درستی تبیین کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد توماس آکویناس به معاد جسمانی و روحانی معتقد است. در نظر او نفس، جوهری غیرمادی دارد و با بدن از میان نمی‌رود. همچنین با اهمیت بدن در حقیقت انسان، به ضرورت معاد جسمانی معتقد است، اما نه همان جسمی که در زمان مرگ داشته است. انسان تنها با مرگ می‌تواند به شناخت مستقیم و بی‌واسطه از خدا برسد. اما این شناخت و رسیدن به خدا برای تمامی انسان‌ها وجود ندارد، بلکه به اعمال انسان در زندگی این جهان و فیض الهی وابسته است. اعمال خیر و اخلاقی انسان در نظر او می‌تواند به سعادت منجر شود. این سعادت به تحصیل در نمی‌آید مگر با رویت ذات الهی در جهان آخرت. اما این مرگ بدون مفهوم معاد نمی‌تواند به سعادت انسان منجر شود. چرا که در معاد است که می‌توان به رویت خدا، که هدف غایی از آفرینش انسان است رسید.

واژه‌های کلیدی: معاد، مرگ، توماس آکویناس، مسیحیت.

۱- مقدمه

مرگ تنها سرانجام مشترک همه انسان‌ها است. فیلسوفان و الهی‌دانان مسیحی، به خصوص در قرون وسطی توجه بسیار ویژه‌ای به موضوع مرگ داشته‌اند. میان اندیشمندان این دوره از تاریخ، توماس آکویناس را می‌توان یکی از بزرگترین متفکران دانست. گرچه او تأثیرات بسیار زیادی از ارسطو، ابن سینا، و آبا کلیسا پذیرفت، اما این تأثیرپذیری به معنای پذیرش تمام و کمال سخنان این بزرگان نیست.

به‌عنوان فیلسوفی که دلبستگی فراوانی به الهیات داشت و جایگاه آن را بسیار رفیع‌تر از فلسفه می‌دانست، موضوعات متعددی را مورد بررسی قرار داد. در سراسر آثارش به صورت مستقیم و غیرمستقیم به مرگ و جایگاه معاد اشاره کرد. دلبستگی آکویناس به الهیات به معنای کنار گذاشتن روش عقلی و فلسفه نیست. او معتقد است فلسفه نمی‌تواند به شناخت کامل منجر شود، اما این موضوع به معنای عدم شناخت از این روش نیست و در کنار الهیات از آن استفاده می‌کند. به سخنی دیگر آکویناس فلسفه را در ذیل الهیات به کار می‌برد.

در میان فلاسفه‌ای که به معاد معتقد هستند، تفاوت‌های نظری زیادی در مورد انواع آن وجود دارد. برخی از این فلاسفه به معاد روحانی معتقدند و معاد جسمانی را رد می‌کنند. اما توماس آکویناس با مخالفت با این دسته از فلاسفه، معتقد است معاد

نمی‌تواند تنها روحانی باشد و وجود جسمی که فرد با آن در جهان زندگی کرده، الزامی است. این فلاسفه بدن را تنها به‌عنوان منشا خواست‌های شر در نظر می‌گیرند که در نگاه آکویناس، این موضوع رد می‌شود. همان‌طور که گفته شد، در سراسر آثار او می‌توان ردی از مفاهیم مرگ و معاد را مشاهده کرد، لذا به جهت شناخت نزدیک‌تر و دقیق‌تر برای یافتن جایگاه معاد در معنای مرگ باید مسیری مشخص را پیمود. همان مسیری که تفکرات آکویناس را بخش به بخش شکل داده و در آن معنای مرگ و جایگاه معاد شکل می‌گیرند. دلیل این موضوع هم به دو علت است. اول این‌که نظرات توماس در بخش‌های مختلفی درباره مرگ و معاد بیان شده است. دوم آنکه هر بخش لازمه ورود به بخش دیگر است.

۲- فلسفه و الهیات توماس آکویناس

توماس آکویناس ترکیبی از یک الهی‌دان مسیحی، فیلسوف و متکلم بود. گرچه برای الهیات جایگاه بالاتری در نظر می‌گرفت اما به مفهوم کنار گذاشتن فلسفه نبود. از نظر او فلسفه کافی، قطعی و نهایی نیست [۱]. اما کم نیستند استدلال‌ها و دلایل عقلی که توماس آکویناس از آنها استفاده کرد. او همواره تلاش کرد تا فلسفه یونانی را با الهیات مسیحی و آموزه‌های خود جمع کند. نظرات متفاوتی درباره توماس به‌عنوان یک فیلسوف وجود دارد. آنتونی کنی^۱ او را یکی از دوازده فیلسوف برجسته غربی می‌داند، در حالی که اگر چه راسل^۲ آکویناس را بزرگترین فیلسوف مدرسی می‌نامد، بیشتر او را به‌عنوان یک الهی‌دان می‌شناسد تا فیلسوف و حتی به براهینی که در اثبات وجود خدا آورده است ایرادات فراوانی را وارد می‌داند [۲]. اتین ژیلسون^۳ به‌عنوان یکی از بزرگترین شارحان آکویناس، معتقد است فلسفه و الهیات توماس تمییز ناپذیرند [۳]. در میان این آرا یک چیز مشترک است: فلسفه وابسته الهیات است.

در باب فلسفه، آکویناس از ارسطو تاثیر پذیرفت اما مقلد محض او نبود. حتی میان آراء آنها تفاوت‌های بسیاری وجود دارد [۳]. اگر چه خارج از فلسفه نیز این دو اختلاف‌هایی مانند اعتقادات مذهبی دارند، اما در فلسفه اختلاف‌هایی در باب معنای وجود با هم دارند [۴].

آکویناس به فلسفه ارسطو علاقه‌مند بود و تلاش داشت آن را از ابن رشدگرایی که در آن زمان فراگیر بود رها کرده، و اثبات کند فلسفه ارسطو نیازمند انکار مشیت الهی یا جاودانگی نیست [۱]. اما برایان دیویس^۴ معتقد است او از ارسطو استفاده می‌کند تا حرف‌های خود را از زبان او بگوید [۳]. با همه این احوال، یک چیز را می‌توان با اطمینان بیان کرد و آن این است که جایگاه ارسطو برای آکویناس بسیار رفیع است.

از دیگر متفکرانی که بر تفکرات آکویناس اثر گذاشتند می‌توان به ابن سینا [۵]، قدیس آگوستین^۵ و قدیس بناونتورا^۶ اشاره کرد. تاثیرپذیری آکویناس از این اندیشمندان به‌صورت تقلید صرف نبود. به‌عنوان مثال با آن‌که از ابن سینا اثر پذیرفت، در باب معاد روحانی با او مخالفت خود را اعلام کرد. تنها مرجعی که آکویناس آن را به صورت یک مرجع کامل مورد قبول قرار می‌دهد کتاب مقدس است [۱]. به‌عنوان یک فیلسوف مسیحی قرون وسطی چندان دور از ذهن نیست که اعتقادات مذهبی او ریشه در فلسفه‌اش دوانده، و بسیاری از براهین را با تکیه بر متن کتاب مقدس آورده است. البته این تکیه آکویناس همراه با بحث و اثبات همراه بود. کاپلستون معتقد به واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی فلسفه آکویناس است [۱]. اتین ژیلسون فلسفه او را اصالت‌وجودی می‌شناسد [۶]. ژیلسون معتقد است آکویناس توانست اصالت وجود را با قواعد مابعدالطبیعه منطقی اثبات کرده و با دیدگاه وجودی به مباحث

1 Anthony John Patrick Kenny

2 Bertrand Russell

3 Étienne Gilson

4 Brian Davies

5 St. Augustine

6 St. Bonaventure

مابعدالطبیعه پردازد [۷]. دیدگاه ژیلسون نزدیک به واقع می‌آید و البته نشانه‌های فراوانی برای آن در آثار آکویناس وجود دارد. البته واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی فلسفه او نیز قابل اثبات است.

توماس آکویناس در فلسفه، مفاهیمی که اثبات واقعیت آنها نیاز به استنتاج از مفهوم دارند را پیشینی در نظر نمی‌گیرد و به استدلال می‌پردازد. در محث شناخت از جهان و وجود شروع می‌کند. پرسش از وجود جهان و شرط وجود آن سرآغاز نگاه فلسفی او است [۱]. مانند ارسطو، موجود بماهوموجود را موضوع فلسفه می‌داند [۶]. گرچه یک الهی‌دان است، اما همواره از فلسفه استفاده کرده و به الهیات اکتفا نمی‌کند. آکویناس مانند ابن سینا خدا را از مسائل فلسفه می‌داند [۸]. توجه آکویناس به این موضوعات، نشان‌دهند اهمیت او در تاریخ فلسفه است.

توجه به وجود خداوند در مسائل فلسفی باعث شکل‌گیری بسیاری از نظرات آکویناس شد. به‌عنوان مثال توجه به طبیعت موجودات در نگاه او بسیار مهم است. آکویناس به طبیعت اهمیت زیادی می‌دهد، اما دلیل این اهمیت را باید در توجه به خدا جستجو کرد. آکویناس معتقد است از آنجایی که خداوند نمی‌تواند کار عبث و بیهود انجام دهد، لذا طبیعت موجودات مخلوق نباید بی‌دلیل باشد. هر آن‌چه در طبیعت است دلیلی برای آن وجود دارد و باید این دلیل را کشف کرد.

۳- خدا در اندیشه توماس آکویناس

توماس آکویناس خدا را معادل وجود دانسته و به این شیوه خداوند رکن اساسی فلسفه او را شکل می‌دهد. اندیشه محوری و هسته مرکزی فلسفه او در تصویری است که از وجود به مثابه برترین واقعیت دارد [۹]. شناخت دلیل وجود خداوند خالق را پیشینی ندانسته و برای آن براهین (براهین پنجگانه) خود را ارائه می‌کند. در براهین وجود خدا از جهان محسوس استدلال را آغاز می‌کند. معتقد است برای شناخت، انسان به بدن و حس نیاز دارد. از آنجایی که شناخت خداوند نیست و شناخت نیازمند به حس است، باید از جهان محسوس شروع می‌کرد.

آکویناس، خدا و شناخت خدا را هدف غایی شناخت انسان می‌داند. برای شناخت کامل، عقل و حس ناکافی بوده و وجود وحی ضروری است، چراکه عقل نمی‌تواند به شناخت بسیاری از امور دست پیدا کند [۱۱]. از جمله این امور سعادت و دیدار کامل خداوند قابل ذکر هستند. آکویناس معتقد است که سعادت در حیات و این جهان امکان‌پذیر نبوده و تنها در جهان آخرت امکان‌پذیر است. انسان پیش از مرگ دسترسی به جهان آخرت ندارد، لذا وحی روشن‌کننده و ضروری است. اما با وحی نیز نمی‌توان به بسیاری از امور مرگ و رستاخیز دست یافت.

آکویناس به صورت مختصر در کتاب جامع الهیات^۷ و به شکل مشروح‌تر در جامع در رد گمراهان^۸، براهین وجود خدا را اقامه می‌کند. براهین وجود خداوند، معروف به براهین پنج‌گانه^۹ یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین آثار آکویناس در فلسفه است. این براهین برای اثبات وجود خداوند شامل: برهان محرک اول، برهان علت اول، برهان امکان و وجوب، درجات کمال در اشیا و برهان نظم هستند [۱۰]. اگر چه این براهین به نام آکویناس شناخته می‌شوند اما بخش عمده‌ای از آن را از ارسطو دریافت و در آن تغییراتی ایجاد کرده است. چرا که هدف از خلقت انسان در اندیشه‌های توماس رسیدن به ذات الهی در معاد است، پس نیاز به تعریف دقیق‌تری از ذات خداوند در این بخش دارد.

۴- ذات خدا در اندیشه آکویناس

در تعریف، جوهر مخلوقات به جنس آن نسبت داده و سپس با فصل از سایر چیزها متمایز می‌شوند. خداوند چون از هر جنسی فراتر است، لذا نمی‌توان او را به جنسی نسبت داد و در نتیجه با فصل نمی‌توان او را از سایر چیزها متمایز کرد [۱۱]. آکویناس می‌گوید: جوهر الهی به واسطه عظمتی که دارد از هر صورتی که عقل به آن می‌رسد فراتر است، لذا احتمالاً درک کامل چیستی خداوند به روش عقلی امکان‌پذیر نیست. بنابراین نمی‌توان خدا را با شناخت چیستی ادراک کرد، بلکه با شناخت

7 Summa theologiae

8 Summa contra Gentiles

9 Quinque viae

آنکه چه نیست مفهومی از خدا به دست می آید [۱۱]. در این رویکرد، شناخت اثباتی از جوهر الهی فی‌الغالب به دست خواهد آمد. قابل ذکر است که این روش اثبات بسیار شبیه به روش ابن میمون است [۱۲].

هرچه محمولات بیشتری به این شیوه از خدا نفی شود، همان قدر می‌توان به شناخت نزدیک شد. باید در نظر داشت از نظر آکویناس سلب محمول‌ها به معنی عدم وجود کمال در خداوند نیست، بلکه کمال او بی‌اندازه فراتر از کمالات مشاهده شده در موجودات است [۱]. مثلاً این که خداوند جسم نیست، یعنی فراتر از جسم است. یکی از عللی که او از روش سلبی استفاده می‌کند محدودیت‌های درک انسان است. ادراک انسان محدود به شناخت دنیوی بوده و قادر به درک فراتر از آن نیست. او با این روش هر آن‌چه که محدودیت و غیر کمال است را از خداوند سلب می‌کند.

در اندیشه توماس، خداوند نه ترکیبی از جوهر و عرض و نه ترکیبی از صورت و ماده و نه ترکیبی از ماهیت و وجود است [۱]. هیچ ترکیبی در خداوند وجود ندارد چراکه با علت نخستین (برهان دوم) و واجب‌الوجود (برهان سوم) و فعل محض بودن (برهان سوم) او همخوانی نخواهد داشت. خداوند لایتغیر است زیرا واجب‌الوجود ضرورتاً آن چیزی است که هست و تغییر نمی‌کند. خداوند چون بسیط و نامتناهی است، در نتیجه یگانه است. او سرمدیت است، چراکه زمان نیازمند حرکت بوده و لایتغیر حرکت ندارد. خداوند سرمدی نیست بلکه سرمدیت است چراکه وجود مستغنی بالذات و فعلیت کامل است [۱۱].

از آنجا که برخی صفات خدا مانند خیر را نمی‌توان به این روش سلبی به دست آورد، به آکویناس ایراداتی گرفته می‌شود. اما این ایراد به سادگی در اندیشه او قابل حل است. گرچه عقل قادر به شناخت جوهر الهی نیست، اما دلیلی وجود ندارد که نمی‌توان به شناخت محدود دست پیدا کرد؛ لذا آکویناس امکان‌پذیر بودن ارائه صفات ایجابی برای خداوند را می‌پذیرد. وقتی صفتی ایجابی به خداوند حمل می‌شود، بر ذات یا جوهر او حمل شده‌اند [۱۱] و نباید این صفات را مانند صفاتی که در مورد انسان‌ها به کار می‌رود به یک معنا در نظر گرفت [۱]. نمی‌توان ذات الهی را فی‌نفسه در این جهان شناخت. کمالاتی که در مخلوقات مشاهده می‌کنیم در خداوند آنها به وجه عالی‌تر وجود دارند.

چیزهای مادی ماهیتی دارند که به تصاحب در می‌آورند، اما نمی‌توانند همانند آن ماهیت باشند. چون خدا چیزی مادی نیست، پس خدا و ماهیتش از هم تمیز ناپذیرند. یا به زبان دیگر اگر ماهیت خدا عین هستی او در نظر گرفته نشود، در نتیجه او موجود بالذات نبوده و بالغیره است. موجود بالغیره برای هستی نیازمند دیگری است، اما از آنجا که خداوند نیازمند دیگری نیست، لذا باید هستی و ذات او را عین یکدیگر دانست [۱۳]. خداوند وجود مطلق یا بالنفسه است [۶]. خداوند عین کمال نیست، بلکه خود کمال است و لذا از هر نقصی به دور است.

۵- معرفت‌النفس و شناخت نزد آکویناس

آکویناس معتقد است در گیاه مبدا نفس نباتی است که حیات، قوای رشد و تکثیر را به موجود می‌دهد. این مبدا در حیوان نفس حساسه است که علاوه بر حیات، قوای رشد و تکثیر، مبدا حیات حسی هست. اما در انسان تنها مبدا نفس ناطقه است که هم کارکردهای مربوط به خود را داشته و هم مبدا کارکردهای نباتی و حسی را دارد [۱]. در نتیجه نفس و بدن در انسان با یکدیگر دارای اتحاد و ارتباط هستند. ذهن انسان به واسطه جوهرهای مادی موضوع حواس به شناخت [۱۱].

آکویناس انسان را آزاد می‌داند. وی معتقد است انسان علاوه بر پنج حس ظاهری چهار حس باطنی هم دارد: نیروی جنبش، خواهش حسی، قوای شناخت عقلانی و اراده^۱. آکویناس تمایل اراده را به خیر بماهو خیر یا خیر کلی می‌داند. اما ضرورت این تمایل به خیر در نگاه او جبری نیست، بلکه ناشی از خود اراده به جهت طلب غایت نهایی یا سعادت است. آکویناس سعادت را تنها در رسیدن به خیر لایتناهی که وصول خداوند است می‌داند. اما این میل به صورت آگاهانه در هر انسانی وجود ندارد. آکویناس معتقد به آزادی اراده انسان است و علت این آزادی را برخورداری از نیروی عقل می‌داند. انسان با انتخاب جزئی امور، خیر و شر بودن را بررسی و پس از آن دست به انتخاب می‌زند [۱]. اگر ذهن به واسطه جوهر مادی موضوع

حواس به شناخت می‌رسد و سعادت انسان نیز وصول به خداوند است، این پرسش به وجود می‌آید که چگونه اساساً ذهن می‌تواند خداوند را بشناسد که به وصول او نایل شود؟ چرا که می‌دانیم آکویناس خداوند را موضوع ماده حسی نمی‌داند. برای به دست آوردن پاسخ این سوال، باید ابتدا نظریه او در باب عقل بماهو عقل را شناخت. عقل غیر مادی است و متعلق آن، معقول است. چیزی معقول نیست مگر بالفعل باشد و بدین معنی سهمی از وجود داشته باشد. پس عقل می‌تواند فراتر از حس برود و به ذوات مادی محدود نباشد. اما این امر در صورتی که اشیای غیر مادی دارای نسبتی با اشیای مادی باشند امکان‌پذیر است [۱]. در نتیجه عقل قادر است از طریق اشیایی که با خداوند نسبت دارند به وجود او پی ببرد. اما بی‌شک این شناخت محدود خواهد بود چرا که اولاً شناخت غیر مستقیم است و دوماً این نسبت به واسطه محدودیت عقل و ماده شناخت، کامل نخواهد بود. پس اکنون روشن می‌شود که شناخت خداوند و ذات او چه ویژگی‌هایی دارد که سعادت رسیدن به این ذات است. با این حال هنوز مفهوم سعادت به درستی و کامل به دست نیامده.

۶- سعادت و مفهوم آن نزد آکویناس

همان‌طور که پیشتر مشخص شد، آکویناس سعادت را در وصول به خداوند می‌داند. اما چگونه می‌توان به وصول خدا رسید؟ آیا وصول به خداوند در این جهان امکان‌پذیر است؟ در پاسخ به سوال اول باید اشاره کرد که از نظر آکویناس وصول به خداوند از طریق اخلاق امکان‌پذیر می‌شود، یعنی با انتخاب خیرهای محدود در این جهان و حرکت به سمت خیر مطلق. در این مسیر انسان باید بر شهوات تسلط بیابد، شرور را از نفس خارج کند و فضایل را کسب و حفظ کند [۱۴]. اما به این معنا نیست که اخلاق شرط کافی برای سعادت انسان است، بلکه تنها شرط لازم خواهد بود. اما در پاسخ به سوال دوم و امکان ابتدا باید دید اصلاً این وصول امکان‌پذیر هست؟ و اگر ممکن است چه شرایطی دارد.

در پاسخ به این پرسش که آیا امکان وصول وجود دارد می‌توان گفت که در دیدگاه توماسی، از آنجایی که هیچ میل طبیعی نمی‌تواند بیهوده خلق شده باشد و با توجه به اینکه همه اذهان میل به مشاهده جوهر الهی دارند، مشاهده جوهر خداوند باید امکان‌پذیر باشد [۱]. این رویت جوهر الهی همان رویت ذات فی‌الذات است.

خداوند جسم نیست، پس با حواس ظاهری قادر به حس خداوند نخواهیم بود. پس منظور توماس از مشاهده رو در روی خداوند شاید کمی گمراه‌کننده به نظر برسد. از آنجایی که این مشاهده، رویت ذات خداوند است؛ پس مقصود دیدن با چشم بدن و دنیوی نخواهد بود. این مشاهده، در خود ذات خداوند رخ خواهد داد و خداوند خود هم متعلق دیدن است و هم طریق دیدن [۱۵]. این دیدن با دلایل ایمانی و اخلاقی به دست نیامده و نیازمند فیض الهی و اشراق است [۱۵]. پس شرط کافی برای وصول فیض الهی و اشراق خواهد بود. این سعادت دارای درجاتی است. البته از آن جهت که خداوند فی‌الذات دارای تغییرات نیست، معنی آن نخواهد بود که این سعادت به یک اندازه برای همه قابل دریافت است. درجات انسان‌ها بسته به میزان لذتی که از مشاهده کسب می‌کنند، متفاوت خواهد بود. چرا که در غیر این صورت و ثابت بودن میزان لذت آنگاه عدالت خداوند نمی‌توانست برقرار باشد.

آکویناس معتقد بود که سعادت‌مند بودن نوعی شادی خاص است. در زبان لاتین دو واژه برای این موضوع وجود دارند: *Felicitas* و *beatitudo* که او هر دوی آنها را به کار می‌برد. *Felicitas* برای انسان پیش از مرگ است؛ و لذت غذا خوردن، نوشیدن و حتی ثروتمند بودن از انواع آن است. اما *beatitudo* که برترین خیر برای انسان است تنها پس از مرگ به دست خواهد آمد، که همان لذت رسیدن به خدا و لذت بردن از تماشای رودر^{۱۱} روی خدا است [۱۶].

او در جامع رد کفار اشارات زیادی به انواع سعادت می‌کند که آنها را سعادت نهایی انسان نمی‌داند. از نظر او سعادت نهایی در لذت جنسی، افتخارات، عظمت و شکوه، ثروت، قدرت، میانه روی، بدن زیبا، عمل اخلاقی و هنر و قابل دستیابی با احساسات نیست [۱۷]. اینجا نیز باز به صورت سلبی چهار چوب‌های سعادت نهایی را مشخص کرده است. اما از جهت اثباتی نیز آن را تماشای رو در روی خداوند می‌داند. به بیان کاپلستون او سعادت را رویت خدا آن‌گونه که فی‌الذات است، یعنی رویت ذات

11 Beatific vision

الهی می‌داند [۱]. اما همانطور که مشخص است این رویت در جهان پس از مرگ قابل دسترسی است که باید دید این معاد چه ویژگی‌هایی و چه جایگاهی در اندیشه او دارد.

۷- رستاخیز و معاد در نگاه آکویناس

آکویناس تحقق اصل معاد را ضروری و همگانی می‌داند. اما به علاوه معتقد است ما از جزئیات آن علم نداریم [۵]. توماس ضرورت تحقیق در باب آن را بسیار مهم می‌داند و در بخش‌های بسیاری از رد جامع کفار و جامع الهیات به بحث‌های مفصلی پیرامون این موضوع پرداخته است. در این مسیر از منابع نقلی بیشترین استفاده را می‌کند، اما همچنان منابع فلسفی نیز حضور خود را دارند.

توماس در باب اثبات و امکان معاد شکی ندارد. دلایل مختلفی را برای اثبات این موضوع ارائه می‌کند، اما مهمترین این دلایل رستاخیز حضرت مسیح است. او معتقد است خداوند با رستاخیز عیسی مسیح پس از مرگ، به سایر انسان‌ها نیز درباره معاد اطمینان داد [۱۶]. مسیح پس از آنکه به صلیب کشیده شد سه روز روح از بدنش جدا شد، دوباره بازگشت تا انسان‌ها نمونه‌ای از رستاخیز را مشاهده کنند. پس نه تنها شکی در وجود معاد ندارد، بلکه با رستاخیز مسیح امکان وقوع آن نیز مسلم شده است.

آکویناس حتی اعتقاد به این رستاخیز را برای ایمان موثر نیز می‌داند [۱۶]. در باور مسیحی پس از گناه نخستین آدم و حوا، گناه و مرگ به انسان‌ها منتقل شده است. قیام انسان پس از مرگ به قدرت خداوند به وقوع می‌پیوندد. لذا باور به رستاخیز از اصول ایمانی و اثبات قدرت خداوند است.

در باب شرایط این رستاخیز باید گفت که آکویناس به معاد جسمانی و روحانی باور دارد. او دیدگاه کسانی که تنها به معاد روحانی معتقد هستند را رد می‌کند، چرا که معتقد است آنها جسم انسان را مبدا خواست‌های نفسانی می‌دانند و کارکرد دیگری برای آن قائل نیستند. در صورتی که جسم در نگاه توماس هم کارکردهای دیگری دارد و هم برای لذت و یا عذاب گناهان باید حضور داشته باشد. همان‌طور که در شناخت نفس مشخص شد، نفس مبدا نخست حیات موجود زنده است. همچنین نفس و بدن دارای اتحاد با یکدیگر هستند. آکویناس به نامیرایی نفس آدمی معتقد است و نفس ناطقه انسان به واسطه تاثیر فساد بدن تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد. این نفس روحانی و صورتی ماندگار است چرا که توانایی شناخت ماهیات همه اجسام را دارد. اگر این نفس ذاتا به عضو جسمانی وابسته بود، تنها به شناخت نوعی خاص از شی جسمانی محدود می‌شد و قادر به شناخت درباره خود نیز نمی‌بود. پس او نتیجه می‌گیرد نفس ناطقه باید روحانی باشد و لذا فساد ناپذیر و نامیرا خواهد بود. این نفس ناطقه را خداوند آفریده است و در آن میل به نامیرایی وجود دارد، پس این میل نمی‌تواند بی دلیل باشد. لذا به این دلایل او به نامیرایی نفس معتقد است [۱]. با توجه به جدا شدن روح از بدن با مرگ، پس از مرگ و تا هنگام پیوستن دوباره نفس و بدن به یکدیگر، این نفس به صورت مجزا وجود خواهد داشت.

حال این پرسش به میان خواهد آمد که روح پس از جدا شدن از جسم در کجا قرار دارد؟ در پاسخ به این موضوع آکویناس معتقد است که جوهر روحانی از جهت وجود به بدن وابسته نیست. از سوی دیگر خداوند جهان مادی را با جهان غیر مادی اداره می‌کند. پس باید این دو جهان با یکدیگر ارتباطی داشته باشند و روح در مکانی وجود داشته باشد. اما این وجود مانند اشیای مادی در مکان نیست. بلکه از نوع دیگری بوده که در این جهان برای ما روشن نخواهد شد [۵]. نفس در این زمان در برزخ قرار دارد. در برزخ تنها نفس وجود خواهد داشت و نظام جزا و پاداش هنوز برپا نشده است. این موضوع نیازمند بازگشت نفس به بدن است که تا زمان معاد به تعویق خواهد افتاد. ماندن در برزخ به مانند زندگی پیش از مرگ محدود است و همیشگی نخواهد بود.

آکویناس معاد جسمانی را پذیرفته، ضروری می‌داند و در این موضوع هم از روش‌های عقلی و هم از دین بهره می‌برد. با تکیه بر متن انجیل، بدن انسان پس از مرگ و در معاد حضور خواهد داشت. اما از جهت عقلی نیز دلایل مختلفی برای اثبات این موضوع می‌آورد. یکی از این دلایل مربوط به نیاز روح برای پیوستن دوباره به بدن است. روح پس از مرگ بدن را ترک

می‌کند، اما نیازمند پیوستن دوباره به بدن است، چرا که بدون بدن ناکامل است. از آنجایی که این نیاز از طبیعت روح می‌آید، او نتیجه می‌گیرد چون بر خلاف طبیعت خواهد بود اگر بدن و روح به یکدیگر پیوسته نشوند، لذا معاد جسمانی نیز لازم است [۱۶]. البته این جسمانیت با جسمانیت دنیوی متفاوت است. به عنوان مثال مسائلی مانند خوردن، خوابیدن و تولید مثل برای آن جهان وجود ندارد و تنها مربوط به زندگی این جهانی هستند [۵]. چرا که بدن انسان در جهان پیش از مرگ حاوی بخش‌هایی اضافی است که در روز رستاخیز نیازی به بازگشت آنها نیست. این بخش‌ها مربوط به حیات حیوانی انسان است و در معاد، حیات حیوانی وجود ندارد. باید توجه داشت این بدن همان بدن جسمانی‌ای است که در این جهان با آن زندگی کرده است نه بدنی جدید. اگر انسان با بدنی جدید و متفاوت از بدنی که با آن زندگی کرده است باز می‌گشت، این موضوع رستاخیز نمی‌توانست باشد.

در باب معاد جسمانی دلایل دیگری نیز ارائه می‌شود. یکی دیگر از این دلایل آن است که طبیعت انسان مایل به سعادت است. و نمی‌توان به این موضوع در معاد دست یافت مگر آنکه بدن نیز حضور داشته باشد. روح بدون بدن ناکامل است، لذا روح به تنهایی نمیتواند به سعادت نهایی برسد مگر آنکه همراه با بدن باشد. موضوع بعدی نیاز مربوط به جزا و پاداش اعمال است. انسان‌ها نیازمند این هستند تا برای اعمالشان در این جهان پاداش و جزا ببینند. اما ارتکاب این اعمال، متشکل از روح و جسم بوده است. لذا در معاد نیاز هست روح و جسم هم دو حضور داشته باشند [۱۶]. به روشنی مشخص است او هر چه را که بر اساس طبیعت موجود باشد را الزامی می‌داند. چرا که خداوند چیزی را - و در اینجا طبیعت موجود را - عبث خلق نکرده است.

اگر این نظام جزا و پاداش وجود نداشته باشد، در نتیجه خداوند هم عادل نیست. چرا که اگر جزا و پاداشی وجود نداشته باشد، گناهکاران بدون مجازات خواهند ماند. اما عدالت خداوند ضامن این است که هر فردی بنا به گناهی که مرتکب شده است، مجازات شود. همچنین آنهایی که زندگی خیر را پیش گرفتند هیچ پاداشی را دریافت نمی‌کنند. پس عدالت خداوند حکم می‌کند تا جهان پس از مرگ وجود داشته تا آنهایی که مرتکب گناه شده‌اند مجازات و آنهایی که دست به عمل خیر زده‌اند پاداش دریافت کنند.

در باب معاد، ذکر این نکته نیز بسیار مهم است که آکویناس درباره بسیاری از موضوعات اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. از جمله این موارد می‌توان به مکان رستاخیز و کیفیت ماده آتش دوزخ اشاره کرد [۵]. لذا آن چه او می‌داند تنها مربوط به کلیات معاد است و نه جزئیات آن. چرا که تمام آگاهی انسان مربوط به جهان پیش از مرگ است، اما رستاخیز به صورت معجزه آسا اتفاق خواهد افتاد و پیش از مشاهده از آن علم به جزئیات وجود نخواهد داشت.

معاد از نظر آکویناس همگانی است و تنها مربوط به عده‌ای خواص نخواهد شد. چرا که هر امر طبیعی مربوط به یک نوع، برای تمام موجودات آن نوع صادق است. لذا رستاخیز برای تمامی انسان‌ها اجرا می‌شود. خوب و یا بد بودن انسان پیش از مرگ نیز تاثیری در این موضوع نخواهد داشت [۵]. البته در کیفیت و جزا یا پاداش تفاوت وجود دارد، اما در موضوع وقوع یا عدم وقوع آن یکسان خواهد بود.

آنهایی که در زندگی این جهان مرتکب گناه شده‌اند، در آخرت عذاب خواهند کشید. این عذاب تنها آتش دوزخ نیست و انواع دیگری از مجازات مانند عذاب درونی را هم شامل می‌شود. افرادی که وارد بهشت می‌شوند غرق در لذت خواهند بود. افرادی هم که به فیض الهی رسیده‌اند، بالاترین لذت یعنی مشاهده خداوند را می‌چشند. البته باید در نظر گرفت مشاهده خداوند برای تمامی بهشتیان صورت نخواهد گرفت. بدن‌ها چه در دوزخ و چه در بهشت فاسد نمی‌شوند و ماندن این حالات برایشان همیشگی خواهد بود. لذا معاد تنها مرحله‌ای از وجود است، که محدودیت زمانی نخواهد داشت. اما پیش از ورود به معاد، رستاخیز قرار دارد و پیش از رستاخیز انسان دچار مرگ خواهد شد. اکنون زمان آن فرا رسیده تا مفهوم مرگ بیشتر مورد بحث قرار گیرد. معنای مرگ و ویژگی‌های آن از منظر توماس آکویناس روشن‌تر شناخته شود تا بتوان جایگاه معاد را در آن مشخص کرد.

۸- مفهوم مرگ در نگاه توماس آکویناس

توماس بر اساس منابع دینی معتقد است هدف خداوند از آفرینش انسان به خاطر کسب چیزی به رای خود او نبوده بلکه برای اعطا و افاضه خیر او است [۱۱]. لذا هدف از مرگ نیز نمی‌تواند به معنای شر از سوی خداوند باشد. ماده وجودی انسان نفس بوده که نامیرا است، از این جهت مرگ برای انسان طبیعی نیست. اما از سوی دیگر، صورت وجود انسان بدن است که از اجزایی تشکیل شده است که فساد پذیر هستند و از این جهت انسان میرا است. پس بخشی از وجود انسان میرا و بخشی دیگر نامیرا خواهد بود. به زبان صحیح‌تر مرگ بر اساس طبیعت وجود برای بخش نفسانی غیر ممکن و برای بخش جسمانی امکان پذیر است.

در دیدگاه آکویناس، با توجه به باور مسیحیت، اولین انسان توسط خداوند خلق شد و سپس طبیعت انسانها از طریق آنها به سایر نسل‌های انسانی انتقال پیدا کرد. به خاطر گناه نخستین، مرگ به طبیعت کل بشر و نسل‌های پس از آن به عنوان طبیعت بشر منتقل شد. اما از هر گناهی دو نقص ناشی می‌شود؛ اولی جزای گناه است که بر اساس آن گناه و متناسب با آن باید بوده و بر خود فرد اعمال می‌شود، اما دومین نقص ناشی از اثرات جزای گناه است. در جزای گناه نخستین، آدم و حوا از بهشت اخراج می‌شوند، اما اثر این جزا برای سایر انسان‌ها باقی می‌ماند. این موضوع از روی خواست خداوند برای به وجود آوردن شر برای سایر انسان‌ها نیست. بلکه از آن جهت که فرزندان جزئی از دارایی پدر و مادر هستند، این جزای غیر مستقیم نه از جهت شر برای فرزندان که از جهت جزای پدر و مادر تمامی انسان‌ها پدید آمده است.

در باب مرگ، دو نظریه متفاوت درباره آکویناس وجود دارد. در نگاه نخست انسان پس از مرگ وجود نخواهد داشت، تا زمانی که در معاد دوباره وجود داشته باشد. این نگاه طرفداران بزرگی همچون آنتونی کنی را پشت خود دارد. این دیدگاه، فاصله‌ای برای وجود انسان میان مرگ و معاد را در بر خواهد داشت. اما نگاه دیگری نیز وجود دارد که معتقد است باقی ماندن نفس حتی بدون بدن، به معنای وجود تشخص^{۱۲} در زمان مرگ است [۱۸]. در نگاه دوم، دیگر فاصله‌ای میان مرگ و رستاخیر را نمی‌توان تصور کرد. اما بنا به سخنان توماس می‌توان دیدگاه اول را بیشتر غریب به یقین دانست. مخصوصاً زمانی که درباره رستاخیر مسیح، او در پاسخ به این سوال که آیا مسیح در زمان سه روز مرگ خود یک انسان بوده است؟ با قطعیت پاسخ می‌دهد: خیر. لذا با توجه به آنکه یکی از دلایل مهم اعتقاد توماس مرگ و بازگشت مسیح است، می‌توان نتیجه گرفت که در اینجا نیز با همان رویکرد، اگر حضرت مسیح در زمان مرگ به عنوان انسان وجود نداشته است، در زمان مرگ سایر انسان‌ها نیز موضوع به همان شکل خواهد بود.

در زمان مرگ و تا پیش از معاد، تمام فعالیت‌ها از میان نمی‌روند. چرا که آکویناس معتقد است برخی از فعالیت‌های انسان وابستگی به بدن ندارند و از طریق آنها انجام نمی‌شوند. برای نمونه این‌گونه فعالیت‌ها می‌توان به اراده و فهم اشاره کرد. البته این فهم و اراده در زمان مرگ و برزخ متفاوت است با فهم و اراده در زمان زنده بودن [۱۱]. اما فعالیت‌هایی که توسط اندام بدن انجام می‌شوند، از آنجایی که فعالیت‌های نباتی و حسی هستند دیگر تا فرا رسیدن معاد وجود نخواهند داشت.

۹- نتیجه‌گیری

در نگاه آکویناس، مرگ امری قطعی است که در اثر گناه نخستین و به عنوان اثر ثانویه این گناه، برای تمامی انسان‌ها رخ می‌دهد. مرگ برای بدن رخ می‌دهد و از آنجایی که نفس دیگر در خانه خود نیست، در برزخ شناخت و فعالیت‌های محدودی دارد. پیش از گناه نخستین، انسان در بهشت اقامت داشت، پس از فرود به زمین تنها افرادی که شایسته پاداش هستند قادر بازگشت به بهشت هستند و آن‌هایی که مرتکب گناه شده‌اند وارد جهنم می‌شوند تا جزای کار خود را شاهد باشند. سعادتمندترین آدم‌ها که شامل فیض الهی می‌شوند به مشاهده رود روی خداوند قادر خواهند شد. اما سعادت نهایی بدون اشراق الهی امکان پذیر نیست. حال این سعادت نهایی تنها در معاد رخ خواهد داد، معادی که در نگاه توماسی جسمانی بوده و نفس و بدن هر دو در آن حضور دارند. از آنجایی که سعادت تنها در جهان آخرت امکان پذیر است و رسیدن به آن محال

است، مرگ و برزخ مراحل حتمی و بینا بینی هستند. با توجه به لزوم نظام جزا و پاداش در طبیعت انسانی و بیهود نبودن آن، و همچنین عدم امکان حصول به آن نظام در این جهان، وقوع معاد لازمه عدل خداوند است. با مرگ انسان برای همیشه از میان نخواهد رفت. در مرگ و برزخ برای مرحله‌ای وجود کامل انسان متوقف می شود اما نفس او باقی می ماند. در معاد این نفس دوباره با بدن اتحاد پیدا می کند و وجود با شرایطی متفاوت از این جهان (با حذف بخش‌هایی از بدن که مربوط به حیات حیوانی او می‌شوند) ادامه پیدا خواهد کرد. از نظر آکویناس مرگ مرحله نابودی کامل انسان نیست، بلکه پل و مرحله عبوری حتمی است که توسط آن نفس وارد برزخ می شود و پس از آن در رستخیز دوباره با بدن پیوسته خواهد شد. مرگ انسان تنها زمانی در اندیشه آکویناس معنا دارد که معاد پس از آن وجود داشته باشد.

مراجع

- [۱] کاپلستون ف. تاریخ فلسفه جلد دوم، ترجمه: ابراهیم دادجو، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸. ص ۵۴۳-۳۹۷.
- [۲] راسل ب. تاریخ فلسفه غرب (جلد دوم)، ترجمه نجف دریابندی، تهران: نشر پرواز، ۱۳۶۵. ص ۶۴۵-۶۳۱.
- [۳] تیلور سی. تاریخ فلسفه‌ی راتلج (جلد سوم) فلسفه‌ی سده‌های میانه، مارنبون ج، ویراستار، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات چشمه، ۱۳۹۳. ص ۳۳۱-۴۳۳.
- [4] Aertsen J.A, Burrell D.B, Jordan M.D. *the Cambridge companion to Aquinas*. Cambridge: Cambridge University Press, 1993. P. 52.
- [۵] مشکاتی م. مقایسه و تطبیق آرای ابن سینا و توماس آکوئینی در مسائل مربوط به معاد. فصلنامه الهیات تطبیقی. ۱۳۹۱، ۳(۸)، ۸۳-۹۶.
- [۶] ریاحی ع، ملکی س. دیدگاه ژیلسون درباره اصالت وجودی دانستن توماس آکوئیناس. فصلنامه اشارات. ۱۳۹۴، ۲(۱): ۸۸-۴۹.
- [۷] ژیلسون ا. هستی در اندیشه فیلسوفان، ترجمه سید حمید طالبزاده، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۵. ص ۲۲-۲۱.
- [8] Wippel J.f. *The Latin Avicenna as a source for Thomas Aquinas Metaphysics*, British library, www.bl.uk, 2000.
- [۹] دالکورت ج. توماس و تومیسسم، ترجمه محمد بقایی، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۸۳، ص ۲۷.
- [10] Aquinas S.t T, *Summa Theologica (Part 2.2) (Vol. 10)*. Milton Keynes: Authentic Media Inc, 2012.
- [11] Aquinas S.t T, Pegis A.C, Anderson J.F, Bourke V. J, O'Neil, C. J. *Summa contra gentiles*. Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1975. P. 2-72.
- [12] Buijs J.A. (1988). The negative theology of Maimonides and Aquinas. *The Review of metaphysics*, 1988, 723-738.
- [13] Aquinas S.t T. *Of God and His Creatures: An Annotated Translation (with some abridgement) of the Summa contra gentiles*, Translator: Joseph Rickaby, Oxford: Michaelmas, 1905. P.19-20.
- [۱۴] ایلیخانی م. تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۲. ص ۴۵۰-۴۵۱.
- [15] Aquinas S.t T. *Summa Contra Gentiles*, London: Burns and Oates, 1905. P.3-53.
- [16] Davies B. *Aquinas's Summa Contra Gentiles*, Oxford University Press, 2016. P. 120-376.
- [17] Aquinas S.t T, Pegis, A.C. *Basic Writings of St. Thomas Aquinas, Volume 2 (Vol. 2)*. Hackett Publishing, 1997. P 47-59.
- [18] Toner P. *Personhood and death in St. Thomas Aquinas*. History of Philosophy Quarterly, 2009, 26(2), 121-138.